

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الدنيا دار فناء

والآخرة دار بقا

والجنة دار عيشة

والجنان دار عذاب

والجنة دار عيشة

والجنان دار عذاب

بِكَ اسْقِنُ يَا اللَّهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیران محمدی که قایل بارگاه حضرت و دوست درود غیر محمد و بنابر
پیشگاه صاحب مقام محمودی باد که طرب رضوان الهی را برای آل و صواب و
میروان خوشتر است هم بهام و اعظم هر تبار و مقصود مسید است
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ وَسَلَّمَ

و بعد قطع نظر از کلمات مصطلح قدیم که پنج زار از متشیخ جدا نموده و معنی هر کلام را
ترجیح بدزیده داده اند فقه شیخانه چهار قسم منقسم میزند **قسم اول** اهل ظاهر
باطنی میباشند که بعد و شریعت آریسته و بزهد و توکل و صبر و تقوی و رضا و طهارت
ظاهر بطن میباشند بر سر ایشان روگردان شود از حق تعالی روگردان است منظر
«میراد علی لیتا فدا دنته بالحب خطب بمنکران ایشان بر بختی
کو حکمران خلیفه با آنها ناید بد فیر غضب الهی و مردود پیشگاه حضرت است
پناهی صلی الله علیه و سلم خواهد بود قد سنا الله باسرهم و افاض علینا من
برکات علومهم و انوارهم و املنا علی محبتهم و احسننا فی اتباعهم و اجمعنا
تحت لوائهم آیین اینها حکم کسیر احمد دارند و علی الطاهر مصداق اولیا تحت
قبای امروز الطبقه در تحت قباب عظمی مستور و در کسارت تعالی ایشان
از روی هر مکتبست غیر قابل و زیارت شان غیر مقدور است **قسم دوم**
معتبر متقدم اهل برآورد و طلب ثروت از هر راه میخوانند که مردم بدو
جمع شده نه خدا را میخوانند که جز از ارضی در پیابند و نه جیفه را که اندک است

که اکمل و قصص خود را بر آن بنهید فقط و فقط بهر تجميع خود را آنگاه منع کرده بپاره
 خسر الدنيا والاخره خواهند بود قسم سوم بهایم صفاتی هستند که برای خدا
 و برور یافت منفعت دنیوی دارد کارشان میشود عیب امید است و نه عدل را
 در حرام اقرار میکنند لا یقلیل یقینون ولا یكثر یسبحون و ینهم دنیا و هم
 و قبلتهم ناهم قصور هم قیصر و ینال حبهم شیطانیه اولیئک ضلوا
 فاضلوا ختم الله قلوبهم و کل الله لسانهم نه زبانه و عطر دارند که قال الله تعالی
 و قال رسول الله صلی الله علیه و سلمی یا مجنون و نه دل پاک قوه الهی را حسند
 که خیال بطل و برای شیطان از مردم برانند و حجت بر صبح شام استغفار از ایشان
 آن جهت نموده و همواره استغاده را از زوایح آنها باید کرد قسم چهارم معدودی است
 که به بخورشان معترف و به قصور خودشان بینا لکن از است و تحقیق میر و فراموشی حقیقت
 طایقتی هر و اوجه قییم و تقدر را دارا هستند حب الله بر سر نه خود دست راست حقیقت ایشان
 برسانند و از خصوصیت خود و اطاعت بر ایشان امید دارند و برانند در مرض بران
 اطاعت و توسل جبران خسران خود را خواهند نمود و مردم نیز از دست است طریقت اندر غافل
 شریعت حب الله مرتب است حقی المذوم و الاستطاعه محروم خود نموده و امید
 بهشت نزد ایشان است و نه اجازه شفاعت در دست ایشان باشد خود را عاصی و بخت
 میدانند و بخورند برین مختصر منتهی ابواب نه بر ایشان فریم آید ان شاء الله تعالی
 [من سن سنة حسنة فله اجرها و اجرونها علیها] الحديث گاه طالب بر او نه
 آرد وی آنکه بعضا وین مختلف مال مردم را بر بوده و دین مردم را فاسد دهند در صورت

صدق نیست و با که طوایف میست که مشمول منطوق این تشریف و آخر و آنست که
بنام تو بهم خطوا عملا صالحا و آخرتیا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله
عفو رحیم گشته بهم بخشان با خاست خداوندی جل سلطان قرین عفو و غفران و
هم که که قبول نصایح ایشان نمایند و چون سعادت در جهان باشند
و صوفیها نیز به دو از زده قسم منقسم اند

قسم اول از آنها زن برده و بچه بچسب خانه به کس میسپارند که پسر زنهای غایب
در خانه نیکنان و به نیکی انداخته یا به بی باک و بدست و بهر سبب ران و آرزو پستی بر پسر پیدا شود
به نفع آید و قطع عدلی را نموده و به ناز و نایب میگوید است نشسته اند کفشان کرده
هم پس از چندی ترک و در روی دنیا پستی میجویی بدین راه است یا در بعضی خانه و با صد هزار
گیر و زاری به حقیقت و عذبه و نایب میگوید به صدر و مظهر مخالفت شریعت میرود و دست پیر
می برسد و دانش را زیارت کرده و دوسه روز مستعد به گریه و زاری و غمخواری میگذرانند
و در ضمن سئوال ثقیله و ابکار انعام و امتیاز از کین عالم مقدار این میفایند و بگویند
خاطرشان کرده و بگویند آن سکه شاه که در ضمن امین الله و سرسوله خود را نشان می
دهند اگر در کس تفاده از آن صورتی نیک اندیش سعادت کیش نمایند و ضربه و خارش و فشار
هم به ضعیف و شارب میزنند و البته هم جواب میگیرند بعد از آن به فیال کفشان گوشت
به خود را که بختند با است زار و چشم اشکبار و عجز و انکسار رسیده به کنیه و ضربه
بحضرت میروشن ضمیر ابدی میفایند اگر تقدیر و تدبیر پیش آمد نعم الاضاق مقصود خود را
بدست آورده و البته خود را ببل گرفته و باز میروند به پیش خود و دعای دوام و بقای خود

مبارک حضرت شیخ و اولاد و جواد و شریکند راند و الله با کمال بوی و شریک و
 بیکه نهایت انکار و ادبار مقصود صبر شده و هر چه را هم از دست داده در معنی
 شکر و کون دریده باز می رود و آیه هذا فراق یعنی و بینک را باقیست بخود
قسم دوم آنحضرت همیشه پرت که است و یادت نمی توانستند و
 صنعت حرفی بهم نمیدانستند و از به گذرانی پرت نشد باقی می نمود در دست و نگاه
 بر زمین نمون و دست بکمر بستار یعنی در معنی صاحب کار صفت پیدا کرده و به آن صاحب
 و اگر کسی طبع هر خور و آب سوز و با بر روی خود می خورد و می باید و وسیله گذران خورا
 با هزاران انگشت و تکیه پیدا کرده و از خدمت و سکنه خفا که مبارک محبوب است
قسم سیم بهر هوشه جان و خط کار تا مرقع بوده و تو هستی از با خدا و مخلوق
 حیانت کرده و هر روز که خطه بدایت و سیدانه غالب نظر اولی می بود و بطبقه روح
 برده و هست و آب سردی که کش و فش و ریش به حقیقت است بنا نهاده و در
 هم از مال مردم آذخاری نمیداد و رضیه برای او می بخشیده که در و در خدا
 شانه از گنجان تا آب و از خدمت کاری مستغف و در خفا بهر وسیله و نظر از
 انقلب میگردد **قسم چهارم** مشمولین نظام و طایفه و رضی هستند که دوره فرستادن
 بریه و حامی غیر از این چاره ندارند که ریش را دراز کرده و شستنی برینند و در ضمن شستن
 و استماع حضرت پیر بریه دارند از این خطه که از خدمت شده و از حقیقت این صاحب
 نبوتی یابند تا بکنند تبت و الای میرسد **قسم پنجم** بهر هوشه که فقط شیخ را برای روز شنبه
 میخوانند در محله و روبرو و تصادف القادری نام شیخ و خفا که از متغییر منظر

و بلکه ناشی و دارای که دارند در آن وقت بی نقاهه از طرف آن رسیده و
بنظر خاصه حضرت ایشان محوط شود موقیع که خطره نماند و نقد تمام شد پس
پدرشان با شیخ در مسجدی نماز کرده

د قسّم ششم
جما غیبت کنند دنیا پرست منافق بعد از آنکه می بینند عمر است یار و مع
و تقایم خود را مشغول نموده و مدّتی رسیده بعد از حقیقت بی حقیقت
بسرش بسته و نام خود بر تو گذاشته اند و او هم به عنوان نفوذ و حرام و بگذاشتن
گذرانی پیدا کرده و به اعتبار او گردیده از بهر بطلان خفا و هم همین راه را بر او وصل
به مقصود که از این نزدیک تر میاید مدّ خط نموده شیخ با نفوذ آن و نقاهه محترم تری
بنظر گرفته و بدل خیال در هزاره میرین و باقی فحوکان بطبقه لیکن الحاق
پیدا کرده و بهر حصول مرام استخوانی نازد و این کوفای باز دو مار روزگار
می زند که که جبرئیل میرسد و این خدمت غیر قابل التحمل بار دوش خواهد شد و بهر
اینکه ظاهر آن خدمت را نیز نخواهد و خود در خسر این بار قرار میگیرد و بهر لیکن
هفت زعی قبول ندارد که با و میبندند اما ضرر ویش سیاه کند بخدا و وقت است
برایشن بگوید **د قسّم هفتم** جماعتی هستند اهل دنیا که به نقاهه و وقت دنیا تا یک اندازه
اورا **د قسّم هشتم** انداخته یعنی از خدمت دنیوی یا در ادارات و دولتیان زد و کلفت
محل از کارهای که سپرده ایشان بوده فقط خدمت شده و مستقامتشان کرده اند
چون مختصر گذرانی به منتی در تحت الشعاع شایخ می بینند قبح میشوند و بلکه توبه و
انابه و رجوع حائز بهم نموده و بحرف ای مفت مغرور میگردانند هر وقت از

سأخبرهم الله أيا أجمعين **و** معنی استند به اصل که بعضی شهادتین شنیدند
و ضروریات دین را نمیدانند و ایمان و اسلام را نیز حاصل نشده فقط طاعت چهار حنبل
و مشغول بایر و پروغزها می باشد و قصد و شیطانی نیست بهیچ وجه محترم علی در جنگ
و جوال و از خود جهالت عملی را منکرش نیچ دانسته در هر جا نام علی را می یابد بهیچ شیطانی
چشم باور نمیزند و به شوگر و غیبتی فحش یا نسبت خندند برین طبقه مبارکه که مظهر
و نائب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم میباشند میدهند و در زیر طاعت
این را توجیه میدهند و عجب تر اینکه برای آن شیخ که خوش باو متمسک است تمام طبقات
اولیای علم را نیز ضلال و مضلل با و فهمیده اند یعنی گریه پان شیخ او نیست حق طریقت
همچو و خفاشش در دوازه رحمت هرگز نرود و دوازه خفازه مرده او در شرع و طریقت
الیه الله را کم کرده و در وادی غوریت ضلالت گمراه ابدی گشته به هزار ضریح القلق
الی الله بعد و انقاس الحلاقی است به خفاش هرگز بر نرود و یا گو سفندی کمر نرود
پایان برای آن شیخ و آن خفازه میرود گردد و این حساب و کتب با او نخواهد بود
ف معنی استند که از شئون طریقت به خبر و مدارج معارج آن را می
نمیکند از فقط ناز و روزه و آندازه ترک منیات و در کتاب عبادات را اول
و آخر طریقت میدانند یعنی در معنی طایب مسلکی نمیکشند و در ضمن تفت و آینه
اعمال طوار شریعت طریقت نمی اندازند یعنی نمیدانند پس از برداشتن بار شریعت
و التزام سنت معتدب بهجت با جمیع طریقت توفیق است دستور آینه
دارد آنها را باید استقامتی پیدا نمایند یا با مقتضای تائید شریعت به خط کتاب

طرائق حقه اولی معروف به طریقی در بخشان بن نسبت میسر میسر بر دارنوتا
 اتم مفقود یعنی در کجای شریعت جدا و حقیقی طریقت که خادم و فوین بردار و جادو
 حقیقتان شریف است به هم دستبرد عده دارند و نتایج ثمرات مخصوص
 دارا میباشند و نظر تصادف با ساد ما بری میسر داشته باشد حق تعالی مقصود را
 حاصل و خیریت بهاد کعب و هشتاد و یک یا بر نیت حسنه خود جای خیرین اگر است
 و باید قسم ۱۲ جملی هستند که بنظر عاقلان طاعت الهی محفوظ و بر عبادت دارین
 محفوظ و از هر طرف منافی محفوظ کارشان طاعت عبارت نیاتشان
 بر خیر و نجات طالب حق و در حقیقت رشته محبت الهی در گردن جانشان
 و از هر ضایعت و آیه و عقاید فاسده منزله است ایشان را طالب خدمت و نه گران
 از نقد آفت ز شهور برت میبشت خواه و نه طالب هم و رسم و مقام و
 چه در بر قدمی طالب جزاء و در هر نفس تنفس ضعیف ای در بطن حق و در
 طاهر بهر معیت در صددت به اسم و رسم و محل و مرید در معنی مستغرق معمول
 ایشان از آب طریقت اگر از هزاران یکی پیدا شود موجب سعادت خویش و روضه
 و سر فرازی در حقیقت در ویش خویش خواهد بود **بعد السلاسل** اگر حق تعالی
 جل شانده بر جسم کامل و عطا فرستاده شود و اگر متناهی و نفع از طبقه دوازدهم
 عطا و پذیرا میبشتی است که بر در شان میگردد و اگر متناهی و نفع از طبقه دوازدهم
 مریدین نیز ضمیمه رحمت عطا فرستاده اند احوال از قصاص فرموده و مرا می دگری نه
 و نخواهد ماند و باز با این حالت جسم این بر الی الله فی عون العبد ما

۱
 برگردان خور



در آن العبد فی عون اخیه المسلم با همه طبقات شان میسازیم و حق المقدور
 برستی کارشان میپردازیم و دفع فتنه را بکسر میزنیم و رسیدن واری بقفو مغفرت حق
 جل شانه داریم که توفیقان رفیق و همدستان ساز و فهم بقصد عالی که در نظر داریم
 برسیم تا یار که خواهد و پیش میبرد و نقد آریست دروغ نامی بخونده و
 اعدای برای خود نموده ایم همچون کرم لوی در مشنوی میفرماید
 حرف درویشان بدزد و مردودون تا بخواند بر سیم زان فسون
 با خوبت خراوندی و امدادات معنوی بر رگان نقشندی این بریه خط ناک را میبیم
 و از حق تعالی توفیق میجویم و بهیچ مد خط خطاباً للقاماتین و المستمیعین من المتصوفین
 و المنتسبین میگویم که قال النبی صلی الله علیه و سلم الدین النصیحة اطعوا
 نصیحت من بدوستان جان و محبتان جان به برادر تقصیر غیر محصور و غایت به ضرر غایت
 خود ایراست که بر بند ماسدینیم و هدم باید مطیع اوامر و نواهی حق و مفاد فرمایش و
 دستورات شارع مقدس صلی الله علیه و سلم بشود ما آیتک الرسول فخذوه و ما
 نهاکه عنه فانتهوا از کم و بیش و تقیر و قطیر ما امر الله به استقامت خود را مضاف به نهی
 آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة در نظر گرفته تا انتها غایه و اعبد
 و بک حقیقت یا تبتک الیقین اول و آخر و طهر و باطن شریعت را بر خود محکم داشته تا ازین
 نفس خردا و نه بردار که بجزین اوامر حضرت حق مریضه بماند ان الا برار فی نعیم و
 ان العباد فی حجیم فطرشان و فردای یوم تذهل کل مرصعة عما ارضعت و
 تضع کوزات حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاري و لکن عن الله

و الله شديد العز و قد فرغنا من قراءة و حذف كل ما كان من غيرنا و قد
 انزلنا لك المستوفى برب و انما ب و ط و عفو و غفران از بارگاه پاک خدای
 دین جبرئیل بنیم میسر است و تم و غفر و منج الله رحمت گردد ان الله يحب التوابين
 و الذين يذكرون و الله عز وجل يرحم المتقين و هو ذا ربنا يرحم المتقين و هو ذا ربنا يرحم المتقين
 ان الله كان للذواتين عفو و ان الله عز وجل يرحم المتقين و هو ذا ربنا يرحم المتقين
 من تاب و آمن و عمل صالحا فغفر الله له و ان الله عز وجل يرحم المتقين و هو ذا ربنا يرحم المتقين
 و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 خالدين فيها لا يفتنون عنها حولا و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 ما ضل عنه و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 و يبسط يده بالناهار ليتوب مسيء الليل و يبسط يده بالليل حتى تطلع الشمس من مغربها و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 شريف موزون على قائلها آلاف صلوة و سلام و تحية ما اصره من غفران و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 في اليوم سبعين مرة و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 کرده و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 بیه و سید و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 انما يؤخرهم ليرى شخص فيه الاخصاس و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين و ان الله عز وجل يرحم المتقين
 از شیطان و از زوای و دور و دراز گریزان و بر هر پاک شریعت منور و از این شوم بچنانکه

فومعهن يا من كنتم اعلمون ثم انصرف
 ابشر بقول الله في آياته
 وذا تذكر ان الله بالناس لوروف الرحيم جعلني الله واياكم من يستمعون
 القول ويستقيمون احسنه آيين ومضد ما يهتدون به من شدة طرقت عليه
 نقشبته قمر بهر زمانها بر مشعوب شريعت انعام سنت وابتدأ بديعت
 ودر مری من لغت را دران راه داده اند و پیرس به مریست این شرط محذور نقشبته
 شاد و عین غلط و قرف پره هر در بار جوهر فروش به نیم جوهر نمید خرد اذ کل طریقه
 خالفة الشريعة فهو مذقة

ان الله در سرع محمدیه است
 اولدونی جوینت در راه بنی
 و پس از ان اطمینان امر شریعت و انعام حدود سنت و ابتدأ بديعت
 و بدعت این را در دست شنیده و حال بشنیدن نه نسبت باین فافاه دارند ذکر آن را و انما
 مستفید پس از اوان ناز و حبت و قضای ناز گشته در دست شریعت اوان سنت در دست

در هر صبح و شب ۳۰ مرتبه
 و بعد از آن رو بقبله سر را زنی ادب با وضوی که در وضوع صحیح و در عیت ادب شنیده
 بگوید خداوند بشارت تو و بشارت پدر تو صلی الله علیه و سلم و بشارت کرام الکاظمین چه
 و بشارت حق تعالی شریعت قبول نموده و اعتقاد هم را مرفیق آری صلی الله علیه و سلم سنت جهات
 به بیج زویدی تصحیح کرده و شبیه در آن ندارم بعدا بگوید خداوند بنا بوجه خوف که بهیچ فله
 در آن نیست و نعمه ای که بر کس که بر اینها میهنم و کرا و اخوانم کرد و بر کس بر چه از غیر بخواه

باطلا



عطا فرمایم نمودن یک قدم ضعیف و محتاج و توسل ایصال و بخوریم بزرگتر شغل
 رفیع کرامت فرمای و لذت محبت عظمی این عید به بصاعت را با یس نغمه و بصبح
 دین و دنیا در بریم های بعد از آن ۵ مرتبه یا ۱۵ مرتبه یا ۲۵ مرتبه کلمه استغفر الله
 را بخواند یعنی آن در هر گنج فایده و طلبش و توفیق از ذات پاک الهی که در دست
 در دست قرار ناید بعد از آن یک فقره برای روح پرفروش حضرت بعد از صلوات علیه و سلم
 و حضرت شاه نقشبند و حضرت غوث گیدز و یکان یکان مشایخ در هر موقع نمک
 با و نفع دهان شیخ در نزدش متمک شود و نقد برسد خود درش **۱۰۰** رسید بدو و هم شایع
 نقشبند بر سر قل هو الله پدید ناید و بخواند بعد از آن که **۱۰۰** فقط برای شیخ فایده شود هر روز
 و هر وقت در راه و حضرت شاه نقشبند که رئیس و صاحب طریقت در روح مقدس حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در فقط دائره وجود و عبادت خلقت در بیت بر هر که بشیر حکام
 سرعیت فقط اسرار طریقت مظهر انوار حقیقت امام انبیا باشد او را رفع کوائف الهی
 شافع زمره ارباب عصیان میباشد صلی الله علیه و سلم و علی الله و احمد به وزیات و از و احد **۱۰۰**
 بار قل هو الله پدید ناید و بخواند (بعد از چشم بر هم نهاده لب لب و زبان بجا چسبیده
 هر دست را بر سر انوار ادب گذاشته یکی را بر سه فقره شغال و در **۱۰۰** زبان
 دل بکلمه طیب الله شغل شود و با هر **۱۰۰** که از انبیا و صلوات بر علیهم السلام بداند که این **۱۰۰** نام
 حضرت به حد خطایس صفتی **۱۰۰** بیاد مردن یعنی در خیال تصور ناید بر تعین
 می میرد و فتنش نموده و بدو تنها بخش برده و بایش میگید ازند و ای ختم الهی و عمل
 خودش یعنی نزد او نماند و در فایدهش بای نرسد بر همان روز غمت و مرقف بر دل

[illegible]

۱۰
عدم وصول

و وسیله فعلی و بهان شیخ مقصد اشیر میشد و بیکرین می رسید و شورش است که مجازاً بکینه نام
می برد غایت برابط شیخ متغذیل بشود چون ذکر الله سنگین و رابط مردن خشک است فقط
به بهانه مناسبتی و قوه کمال شیخ چون رابط شیخ مزاج محبت و محبت عشق و جد آور
و شورش انحراف در از دید و جد و روز قوه اش مشهور است منزه لایق لایق
اگر پیش ازین هر کس طالب چیزی دیگر است حاضر بشود تا دستور داده شود

تو مکرما را در آن در بار مینت با کریان کارها و ثوار نیت
در دستور داده ام همگی حق گفتگو و معاهده با ضیف و صوفی ندارد و اگر ممکن است
بر سر کشف الخط و جندی پیش ازین تصنیف کرده ام هر چه فهمیدید به بنویسند
شده است کشف الخط و جندی را بنویسند هر چه در قلم وارل ملهم و پیرایه جمیع محبت
اگر از آن خود و مضر صفا نماز و روزه نسبتان رعایت نشود و اطاعت عالم آن
محکم نشسته و از حضرت محبت در تعمیر مسجد و لایق آن و تائیس مدرسه بشرط مهران
و پستری فتوا و طلبه در بی که دارای مدرسه باشد تقصیر نمایند و ختم رست در
مضر صفا ختم رقیب اتی مستفی الضروانت احمد الواحین که ختم مضر صفا حضرت
راج الدین قدر الله سره العزیز **ب** معذرت میجو ترک نشود و در شش ملک **ب** معنی
اخته طرزان و مرد در شوی و غیره در هر آن که بشود بشرط آهسته در محنت گردد و صوفی
نه هر اهل خیال بدو نیت افشادی نسبت بدولت محمد داشته باشد و حفظ
آب شیر انجمه و نقل جهت مردم بشوند یا بهر کس شیر به کوزه یا بهر بهانه دست پیش بر
یک ضیانت نسبت بخدا و دولت ملک و بی به بندید یا تقصیر را با مردم بهر بند

یا بی حقیقت را بفرستد و منع کرده و برهید و ختمی است بر آنکه یار شریف شیر
 یکایک ختم نشاندند و یا باقی الحوکان فرجه به بسایه و لوهان یهودی به چشم
 وار کنند و یا آتش شمع را در دگران نموده موجب مداوت و لغوین بین بدن
 و طبعه گردد و در سترانه نوشته هر خود داری نمایند یا نه و جماعت است و صحیح
 ترک کرده در بعضی از مسجد رعیه و بگویند که پناه بردم از دشمنی نه فرج و به عادت
 خدا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حساب این رقی است بهم نوزد بود و ضعیف نیست
 پس او را بنام این فاقه صدف بگویند و استعدای از همان آن می برگردد پس می بینیم
 از جمعه و به عادت مرعطه این است خود داری نفوسه و خسته گانه بهم باشد باز نه یک
 نظایب غیبت نهاده دارد در کتابش زخم و مرصعه بین او بشن را متراکمانند
 و اگر صیحه و جند نهاده به پاره سرزد بدور و خشنه اند و در شلیکشان نوبت به هم
 چنانکه زنانه و روزنه و او ایستادن حرف نظاره و به تخته نمیدارند و به خدش
 نیز خشم غصه عین قرار دهند یک شیشه عرق بلبله را دیوانه میخاید و بگویند یا مسیح آید
 نیست هزاره هزار کلمه الله و استعدای از او ایستاده با آنکه نفوسیت و پاک
 معیشت در یک مجلس اگر نه نوزاد از حال طبعی خارج نماند به حق در ده

از ترک

و مدینه و نزه

لَوَ اَنَّ لَنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰی جَبَلٍ لَّرَاٰیۤتَهُ خَاسِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ
 ویند و همچنین که فرستنی از سرستان فرج شد بر عصر طبعی می بیند و شاری از آن
 حالت در آنجا نهاده و شاید نمیشود عیب نوزد و طریا اللباب منقسم بر ستره که هر
 نفس یا سبب آفرینش دیگران و کثرت ظلمت و قوت بر آن مایل است و درش

نموده



مذكور و قد في زو سر زندي بتب نيت و تقييد و حب نو بدنه زو ربح ش مر
 وقت نيت ز انجويد زو فهم من فهم درج الاعتراض فما الامر لك و
 الحكيم في حر كات الظالم و لا تسئل الله عن غفله فمن خاف حجة جبره
 حجة له بخص نذر زو و بنو حبيب ثم صحت الله عليه ستم ارب عنيت له و شو
 ز سيد مريم و برقة طعمن من نذرايد و كنه و تصور و زله قن نيت
 و راه بر ميت و قن نذرايد و سقمت و صدق و خصوص نيت و غير من ارب نيت
 و نيز و ما ذلك على الله بعز و ما توفيق و لا اعتصامي الا بالله عليه توكلت و هو
 العرش العظيم اللهم اصلي لي بيني الذي هو عصمة امري و اصلي دنياي التي فيها معاشي و
 اصلي امة التي فيها معاشي و اجعل احيات زبارة في كل خير و اجعل اكرام راحة في كل
 شئ من رب اعوذ لا تقن على انك لا تلتزم على و لا تملك على و اهدني و اخرني على
 بغير على رب اجعلني لك شكرا و لا اكرام راها مطوعا مغتبا اليك و اها مينا رب
 تقبل توبتي و عذر حوتي و جيب دعوتي و ثبت حجتني و سدد لساني و اهد قلبي و سهل
 صديقي اللهم غفر لي خطيئتي و جهلي و اصرافي و امره و ما انت اعلم به مني اللهم اني عوذ بك
 تا بليت و من عاذ لا يجمع و من نفس لا تشبع و من علم لا ينفع اعوذ بك من هذه
 الاربعة اللهم اني عوذ بك من الهم و اعوذ بك من القوي و من الحرق و العرق و الهم و عوذ
 بك من ان يخطبني الشيطان عند الموت و اعوذ بك من ان يسيالك مدبر او عذ
 ان هرب ليهما الله على كل شي تدير و لا من و لا قوة الا بالله العلي العظيم و صل الله
 سيدنا محمد و على اله و صحبه جميعين و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

ويحيى قلوبهم ويريت هذه تزيين منه بالنصن وزاد من قومه من صفات
 ضياء ودين وكرامات من الموت اما جده القصب وجد شيخنا ووسيدنا
 الله نواله في البهاء مولينا خالدا في قومه في قومه شرفا من ميثاقهم وبتجربته
 ابن خلدون في الرقعة الاولى كتابه في تاريخه في خلفائه في سلام
 كبير الله الرحمن الرحيم الحمد لله في وسلام على عباده الذين اصطفى من العبد
 في هلاك نفسه الملقى في غلابة من خراء غده وذو نوبه امسه خالد الى
 بخاريه السيد عبد الغفور الشيخ محمد بن عبد الوهاب الجوهري الساري عليكم
 ورحمة الله وبركاته اما بعد فادعيكم واكمه بالاكيد الاكيد بشدة تمسك
 بالسنة السنية والأعراف عن رسوم الجاهلية والبدع الردية وعدم التمسك
 بشطحات الصوفية وترك تعصب اعمى المسمين او باشا بالترجي لهم عند
 أمير او باشا لأنه يخرج الى اتهامك بما ليس وذا نقا ضنت المفسدات ان فار
 اهوئها لانه والسعيد من اتقظ بغيره فلا يوهي تكرر قضاء حاجة الله
 من أعظم العبادات لأنه محض من بالذات يتولد منه ما هو أكبر ولا تدخلوا
 في الملوك والأمر والأغوات واسوئهم فانكم لستم من له قوة صلاح هؤلاء
 ولا تقابروهم ولا تسبواهم بغير وعزم من غرائهم ظلمة وانتم صلحاء فانه يجب
 جهل اذا ما تأخذ ليس بظالم بل عليكم بالتأمل لولا الأمر وعوانه بالتوفيق
 فقد روى الطبراني في معجمه معجمه الكبير والأوسط باسناده انه صلى الله
 تعالى عليه وسلم قال لا استبوا لائمة وادعوا الى الصلاح فان صلاحهم

كرم



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

لكم صلاح ولا تملوا طريقة بعد هذا اليوم احدا منهم ولا انتم من انتم ولا من تابعهم
المتفكرين بالدنيا المتفكرين في شهوات ولا له عقل ووصية العلم الذين جعلوا العلم وسيلة
للباطل سند خلق وجهي المعاصم ولا له بطاين الذين يستندون به صفة محجب
البطالة فتحموا انفسهم على رقاب الناس باسم الصلاح والارادة ولا من تدين اذا
ميسرهم رتبة من شاعب الدنيا وشو بها وشبه ثم قد يغضبون واثنا واثم
احد من الخلفاء الثلاثة من غير حجة من الذين ولا فطال الذين يريدون الخلافة الشريعة
لما راوون بعض الناس صارت لهم شهرة وجمع الفلاس بسبب خلافة وعلو
ان اجتمعوا في قتلهم اتباعا وعلاقة باهل الدنيا واخفك مؤنة واشغلكم بافقه والحديث
وقد ورد في بعض الاحاديث انما ازداد جليل من السلطان قربة لا ازداد من الله
مبدا ولا كثرة اتباعه لا كثرة شياطينه ولا كثرة مال شدة حسابه [وحينئذ
لم يبق وجه ليل في كثير من بلاد الا الصبح وحب الشهرة والجاه والحب أخذ
الدين بدين وجميع هذه النيات فسادها عن غنى عن البيان ولا يجد عكر الشيطان
باب فائدة الخلافة قدرة القاء الجذبات وايصال النفع الى الخلق وبالكلام ما أثر
اتباعه ما تيسرت لكم الختم كروم لا تركت اطلاب لقادتين الذين لا يتصفون بشيء
من الدائمة لما رآه من كانوا كالمين كن واحد منهم احسن من الوفير الباطلين و
الذين يجمعون ثلثة من هذا مع الله يكن بالخلصين من الله تيسر فلا يكلف الله
الا وسعها وليترك تروا النساء الى بيت عبد الله فممن الذين لا يتوجه فانه
عن الطريقة ودخله فيما دخل الجموعة وغروره صار له هبوط عظيم وساد

ما

الم



هذه الطريقة لا يتلوا عبثا بل هي من مريد لله بسبب وقوع اسم خلافة عليه و
 كونه أقدم من غائب خلفاء لا يشبهه من لدن دخل في الطريقة وهو من أهل
 الدنيا ولا التفت لم يدخل فيها هو من أهل الدنيا المحبين كاخيه لمحمد طاب ثراه
 - أئمة هذه الطريقة طردوا المريدين بأدلة انطراف بعد الإرادة وفضلنا من خلافة
 فراجعوا الرشحات عند رد ما في الطريقة بها الذين غشبه وعبد الله لا حرار
 قدس الله به هي بعض من ستاذن للشيخ وقبل التدريس في بعض المدارس
 المريدين فان خافتم فلسفة على عهدنا وانتم تعلمون وسيعلم الذين ظلموا انهم
 ينقلبون لجهنم كبرها قدس من اخيه سفيق وحليفه لو شئنا ان
الشيخ محمد صاحب الوعدون ونزه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى أما بعد يا أيها
 يتقوا الله واطاعوا أمره وتركوا أيذاء الناس ولا سيما في خربين الشريفيين ولا تقتطعون
 احدا وان اعتابوك ولا تأخذ منه احد شيئا من طعام الدنيا الا ان يحكم الله
 الشرع فخذ وامره في سبيل كبر ولا تنقله بغيره في شهرته وكن من المريدين
 عالة ولا تكذب ولا تختر احد ولا تعتقد نفسك فوق احد وابدا جردا في
 العبادة التبتحية القلبية والبدنية واحسب نفسك باعلا خير ابد اذا نيت
 روح العبادة والآية الا باخلاص ولا خلاص لا كبر منك فضلا منك وآيا
 والله لا اعتقد الا عملت بغير مني وديني واني اعتقد في غير مني ما ظلم
 تجدك مفلسا غير في رعاية الجمل وان وجدك مفلسا فلا تقتطع من امره



تعالى فان فضل الباري خير للعبد منه ان يكون له عشر شقائق فوقك بفضلك بفضل الله
ووجهه فذلك فليفرح هو خير مما يجمعون قال ابن عباس رضي الله عنهما
اي يسببن ولا تجعل الصبح في فضل الله تعالى سببا لترك العبادات كن يعجبكم
الشيطان وروى عن ذكر القلب المراقبة ولا تغتر عنهما في المشي وتسل حول الله
بقائه وقوته في كل شيء واستمسك به وحانية لساكنات الكبار قدس الله اسرارهم وكرم
حملة العلم وحفظة لقائهم بحسب التيسير واستعمل بعلم الفقه والحديث أكثر من
غيرهما ولا يضر ذلك الحضور القليل عن ذلك فانه علامة على ضيق المشرب وقصر الباع وعليك
بالمداومة على صلات النافلة من التمجيد والاشراق والضحى والاوابين ورواها الموضو
عة وقلة ما يبرع وقوله سبحانه الله جوده عدد خلقه ورضا نفسه وزنة عرشه
كلمات ثلاث سرت ولدت خلقا امور اصل الحكم من الامراء وروطين ذلك منك وادعوا
بالاستلاح والاستلاح للامام المسلمين وطلب من الله تعالى ان ينصر الاسلام على اعداء
الدين وعليك بترك الوجود وبذل الجهد والقناعة بالموجودة والتسك القام بسبب
باب القام المحمود صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله ابدى والحمد لله رب العالمين
فقد سيم فارسي بعود به خليفة مقدس وبركته ولا تبارح شيخ حمد ابيه كما حسب
المرشون در خانقاه سلمايته شغل ارشاد بوده

بسم الله الرحمن الرحيم بعد محمد المالك المختار والصلوات والتحيات
على سيد الانبياء وآله الاطهار واصحابه الاخيار نموده من ايدى تصدق و
به طريقتي شرب كبريائه خذ را به صفات حسيده مرصوف دند يا خور زير زور



از مروجت بهر خواندین که می خواند و مرعوب عدت ابدی است العیاذ
بالله سبحان من خذ علیه العنة انا حیر منه ، گفت و مرعوب عدت
بدی گشت پس بگفت ایست و آن و ازین می باید بود که چو می رسد
عدلی و بسج خوره را از خود کمتر نداند نه باین معنی هر می خوردن بدعت نمود
بالله من هذا الاعتقاد بلکه این معنی که ما رجوع است از این خوره گان فی
دور از دست تزلزل بر تیره و متغیر و در دست ناست بدست که در دست کردن
ثبت بریده باز می رود و باز بدین قشر غلظت نشد هر تیره که غلظت است
باز می کشد بلکه راحه تا در دست می کشد فست الله العاقبة فی الدیارة اخر
در دست هر دست و تا تیره خوره ناید خود و تا تیره ازین در میاید دست و حق
ازین و در دست سلفا صیغه دینار و نصدقه از این حق می کشند که در دست است
بشکستنی بسیار خود یا شاره که می کشد و بشکستنی است میاید بود اگر تمام
منکر و هر و نصدقه معتقد سراسر تفاوت در و پیدا از بدین رضای محبوب حق
خوابی و بس اگر کسی که بعضی و یا عظمتها که در هر یک از مردم است از بنده که می کشد
تا هر یک از اینها ازین ناید گرفت و رجوع می کشد و یا فانی فی الله و یا بالله
از نورش نفع تا هر یک از اینها ازین ناید گرفت و رجوع می کشد و یا فانی فی الله و یا بالله
تا همان نفس و نیست و فانی می کشد و یا فانی فی الله و یا بالله
مری اشاره باین مقام است خدای تعالی که در صورتی که در هر یک از اینها
بزرگه گان نوعی در دست و قبول این سکن با در تیره و در دست و در دست و در دست

سبحان من خذ علیه العنة انا حیر منه
گفت و مرعوب عدت بدی گشت
پس بگفت ایست و آن و ازین می باید بود
که چو می رسد عدلی و بسج خوره را
از خود کمتر نداند نه باین معنی
هر می خوردن بدعت نمود
بالله من هذا الاعتقاد بلکه این معنی
که ما رجوع است از این خوره گان فی دور
از دست تزلزل بر تیره و متغیر و در دست
ناست بدست که در دست کردن ثبت
بریده باز می رود و باز بدین قشر
غلظت نشد هر تیره که غلظت است باز
می کشد بلکه راحه تا در دست می کشد
فست الله العاقبة فی الدیارة اخر در دست
هر دست و تا تیره خوره ناید خود و تا
تیره ازین در میاید دست و حق ازین و در
دست سلفا صیغه دینار و نصدقه از این حق
می کشند که در دست است بشکستنی بسیار
خود یا شاره که می کشد و بشکستنی است
میاید بود اگر تمام منکر و هر و نصدقه
معتقد سراسر تفاوت در و پیدا از بدین
رضای محبوب حق خوابی و بس اگر کسی که
بعضی و یا عظمتها که در هر یک از مردم
است از بنده که می کشد تا هر یک از اینها
ازین ناید گرفت و رجوع می کشد و یا فانی
فی الله و یا بالله از نورش نفع تا هر یک
از اینها ازین ناید گرفت و رجوع می کشد
و یا فانی فی الله و یا بالله تا همان نفس
و نیست و فانی می کشد و یا فانی فی الله
و یا بالله مری اشاره باین مقام است
خدای تعالی که در صورتی که در هر یک از اینها
بزرگه گان نوعی در دست و قبول این سکن
با در تیره و در دست و در دست و در دست



[illegible]

وصلى الله وسلم على سيد البشر المحفوظ من كيد الحاسدين تسليح البصر محمد
الله واصحابه الطهر الى يوم المحشر يا صاحب الزمان عجل الله
فرجك



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين

صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم جميعين وعلى سائر

الصالحين. أما بعد فإن الغاية القصوى من سيرة

أَمَّا هُوَ التَّحْقِيقُ بِجَمَالِ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِحْسَانِ الْمُسْتَرْجَحِ الْيَقِينِ

المحقق لدوام العبودية على طبق الاستهلاك المنعكس محاله

من مجالى المحققين به اصطفاؤا واجتباءوا الى الكاشفين معتمداً

بِهِمْ حُبًّا وَرَحْمَةً وَاتَّبَاعًا فَلَقَدْ سَبَقَتْ لِلْعَلَمِ مِنْ مُجِيئِهَا

الجامع للحائرين به انعكاساً وانصباً واستلقت بها الصوفية

عَمُومًا وَخَصَّتْ بِهَا سَابِقَةَ الْعَنَاءِ صِدِّيقُهُمْ فَيَا دَلَّ الْحَبَّةَ الذَّائِبَةَ

المندرجة للنهاية في البداية وتسلط بها النقشندية ^{صا}

عليه مع السابقين واللاحقين افضل الصلوة واكمل الحياء والتسليم

فمنها الطالوع والامانة والفرقة والاطمة والامانة البقية

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي سَلَكَتُوهَا الْإِجْتِهَادُ

لا نصبا عنها في شرب الانتفاء في المجال بيام الأقبال فتجلبت لهم حسنا
 وانجلت لهم صلاحها فطوب لمن استتمك بهذه العروة الوثقى
 ولقد من الله على من محض ضلته ببلغ هذه النسبة بعزمها ^{صبا}
 عن سيدى الشيخ محمد معصوم الفاروقى عن والده محمد ^{الزنى}
 الثانى الشيخ أحمد الفاروقى عن خواجه محمد ^{حلي} القلي عن مولانا
 عن والده مولانا درويش محمد عن خاله مولانا محمد زاهد
 عن خواجه عبد الله المعروف بخواجه ^{بقر} احرار عن مولانا
 الخراساني عن ^{مير} الشيخين الطريقة خواجه بهاء النقشبند عن السيد
 كلال عن خواجه محمد باباء السما عن خواجه علي الراميتي
 خواجه محمود اللخمي عن خواجه عارف الريونكري ^{بن}
 الله بقة خواجه حسين الخاقي النجدي والى عن خواجه يوسف ^{بن} النجدي
 عن الشيخ ابو علي الفاروقى عن الشيخ ابن الحسن الخراساني عن ^{بن}
 الشيخ ابى يزيد البجلي عن روجه ^{بن} بنى بنى الصادق عن

الشيخ والد والد تيراحد الفقهاء السبعة قاسم بن محمد بن
 الحسين الأكبر عن سلمان الفارسي عن الصدوق ^{الاستاذ} ^{الفاضل}
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى ما رواه الآل و
 الصلوات وأهل السماوات والنقشبند أخذ عن روحا
 الشيخ وانه الى آخر النسبة والفارمدى ايضا عن الشيخ
 القاسم الكركاني عن الشيخ ابى عثمان المغربي عن الشيخ
 ابى عبد الله الكاتب عن الشيخ ابى علي الروذباري عن الشيخ ابى
 القاسم جنيد البغدادي عن عمر السقطي عن معروف
 الكركي عن الأمام علي الرضا عن والده الأمام موسى الكاظم
 عن والده الأمام جعفر الصادق عن والده الأمام محمد الباقر
 عن والده الأمام زين العابدين عن والده الأمام حسين عن
 والده أمير المؤمنين علي بن ابى طالب عن سيد المرسلين
 صلى الله عليه وعليهم وعلى ما رواه الآل والأصحاب اني

الصلوات وانرك التحيات وهذه النسبة تسمى سلسلة الذهب
والكرخي ايضا عن داود الطائي عن الجيب العجمي عن الحسن المصري
عن علي ابن ابي طالب عن سيّد الكونين عليه وعلى سائر آل
والصحب اتم الصلوات والبركات وعلى عن الصديقين عن النبي
الله عليه وسلم وعلى سائر آل والصحب اجمعين كما ذكره خواجه
يارسافي قدسيته قدس سره احيانا الله تعالى على محبتهم واما
عليها وخير ناعمهم وبرز قتلهم بركاتهم الفوز برضا شهم ولقائه
وبالحسن وبالزيادة **واعلم** ان الطريقة النقشبندية قدس
تعال اسرارها لها طريقة الصحابة رضي الله تعالى عنهم على
لم يزيد واوله ينقصوا وهي عبارة عن دوام العبودية ظاهر ويا
بكمال الالتزام بالسنة والعزيمة وتام الاجتهاد عن البدعة
والرخصة في جميع الحركات والسكنات في العبادات والعبادات
والامارات معدو الامام المصطفى بادى تعالى على طرقاته هول واستهلا

فهو طريق الأنصباغ والألوان من بكمال ارتباطهم بجامع المجاملة الزكية
 المستقرة يستوف في استغاضتها الشيوخ والصبيان وفي أفاضلها إلا
 والألوان ومندرج استهائها في ابتداء وابتداء استهائها غير هالما فيها
 دمع الخدب المحبة الذاتية مما فضله الصديق الأكبر رضي الله عنه
 محمد ولها أصناف أصيدين من أعظمها أعطى كل شي كل الأنباغ
 التي عليه الصلوة والسلام ومحمد كشيخ الكامل لكنها ليست توجد
 بالتكليف والتكليف فيها رقيقة بل هي من عطاء الله تعالى بمن على
 من ينال من عبادة فالصحة بشر وطها مع هذه من الأصليين
 كافية للألوان والأنصباغ ثم الرابطة ولها بالمعاني ثم الأثر أما
 فيلقن من الأدكار الواردة عند هو متعنا كاسم الذات والنفي
 والأشياء فمن يستعد لتقنة الخدب فله الأول ومن يستعد
 السلوك فله الثاني وكلها بالقلوب هو وأخواته من الروح والسرور
 والآخر من عالم الأمر الذي خلقه الله تعالى بأمر من غير ما دة

هذه هي النسخة الأصلية
 من كتاب الأنصباغ

هذه هي النسخة

وكونا شدة غايته ان القلب المضعف
اعظم انقلبه المضعف

وكرهه بما مع اطرافه الى خلق الذي خلعه الله تعالى من مادة وهي
النفس الناطقة والعناصر الاربعه فحمل القلب المضعف تحت ثلثه
اليسار والروح مثله في اليمين والسر في سائر الصدر والحق في يمينه
والاخفى في وسطه والنفس في الدماغ والعناصر تندرج فيها وكل من
الحال محل الذكر على الترتيب فليفتة ذكر اسم الذات بالقلب مثلاً
ان يلتصق اللسان بموقف الحلق وينطلق النفس على حاله واستقامته
على الاسنان ويتميز في القلب لفظ الجلالة بمعناها ويهوداته ~~كل~~
الصرف البحث كما هو على مفهوه الا ان به فليست على ذلك مرتبة
انقطاع وان تكلم باللسان عند الحاجة فلا يسمع خياله فان له ~~خط~~
لما وراء هذه القوى المعهودة بمنزلة القوى الوحيية عند خروج
القلب بالذكور ونسيانه ما سواه فان حقيقة ذكر الشئ نسيانه
مادونه فاذا دام الذيان وارتفع ~~جهد~~ لو تكلف باحطار العين
لم يحظر ان قلب ذكره الى الروح ثم الى السر ثم الى الحفي ثم الى الاخفى ثم الى النفس

الكل من الذكر اه
ن المرررس



فذلك الروح لما وجد القلب من اللطائف على الترتيب المذكور
 فإذ ارتفع المذكور في لطيفة النفس ^{التي هي} سلطان الذنوب وهو
 يعبر على جميع ^{الأنفاس} الإنسان بل جميع الأنفاس أيضا فعند ذلك يتلقى النفس
 والاثبات بطله لا اله الا الله وكيفيته ان يلتصق اللسان كالاول
 ويجلس النفس تحت السيرة ويخيل منها الا الى منتهى الدماغ ومنه
 الله الى كتف الامين وسما لا اله الا الله الى القلب فيحيط الى محال اللطائف
 كلها ويلاحظ منها ما بان لا مقصود الا ذات الله فان نفى
 المقصودية الباع لان كل مقصود مقصود لا يعكس في آخرها
 محمد الرسول الله ويؤيد به التقيد بالاتباع ويكررها على قدر
 قوة النفس ونظائرها الغم على الوتر ويقول اللهم انت مقصود
 ورضائك مطلوب فيتحمل بعد كل تهليل فانما استعجزت
 في نفس آخر لكن براعي ما بين النفسين بان لا يخطئ بل يبقى على
 الله لا يستمر ارفاد الشئ الى العدد الى احد وعشرين تظهر

حقه لان لا اله الا الله

التي هي وهي نسبتهم المعهود من الدهور والانس بملأ وانك
تظهر فيما وقع منه الخلاف في اللاداب فليست انك وليطابق المعنى
والقول بمضمون الذكر عملاً واعتقاداً واتباعاً فان المقصود به فيما
سواه اذا كانت باقية ان كان خلاف الاتباع في شئ ثابتاً في
الواقع لزم الكذب فليس بصادق ولا خمره العدد فاذا اجاب
فيه حق الجواب واشقى السقي وثبت الميث وظهرت النتيجة تصحح الميث
وهي ان لا يلزم ما طلبت معنى اسم الذات على مفهوم الايمان على
طريق الاستغراق والاستهلاك بحيث لا ينفك عنه في اي حال
كان فان انتهى الى انتفاء العلم مطلقاً حصل مبادئ الفناء في غ
لم ذكر اللسان بلا اله الا الله مع التدبر الحقيقي واطلحة الالف
في التلويح وحصول الفناء التام حصل له اول درجة الولاية
الصغرى بحض فضل الله تعالى وكرمه فاذا التفت بالكبرى وهي
بالله تعالى فينبغي ان يليق به الالهية بما لا ينو اياها الصلوة فاذا اتي

يلزم الله الان يعترفنا
والا فالظاهر ان يلزم العبد
زعم القلب غير معنى اسم الخ فانهم
لزموا



والولاية الكبرى وهي ولاية الأنبياء سابع الاستغفار بتلاوة
 القرآن سيما في الصلوة وإذا شملت عليه العناية تمت الألفية
 وحصل له الألفية وانقطعت البرائح من الأصول والطلا
 فترت ولاية الملاء الأعلى ثم بكالات النبوة وما وراءها من
 تفضل ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل
 ولا يظن الظاني سهولة الأمر فاني قطع درجة بعد خفيف

(الف سنة)

كيف الوصول إلى سعيد ودينها قبل الجبال ودونهم جنت
 حريق في مركب في ألف صفر ولطرح في
 وهذه إشارة إلى أجمال هذا الشأن العظيم بذكرها وأين
 وأن القصير نامة التسعة الأسفار لكن من شملت العناية
 لا يقدر له يقدر لا يحل عطايا الملك الأمطايه ولمثل هذا فيعمل
 جعلنا الله من العالمين مثل هذا صلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم
 (حرره عبه)

وحداد ایت در فضیلت شفاعت فرموده حضرت شاه عبداللہ دہلوی فرمود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بَعْدَ حَمْدٍ وَصَلَوۡةٍ فَعَبَدَ اللّٰهَ مَعۡرُوفٍ بَعْدَ مَا عَفَا عَنْہُ وَفَرَحَ

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَسَلَّم الدِّیۡنَ النَّصِیۡحَۃُ فَرَمَدَ

پیغمبر خدا درود خدا بر او باد و سلام دین عبارت از خیر خواہی است

وَصِیۡتَ مِیۡسَمِ دُوسَتِیۡنِ خَوۡدَا کہ طریقہ علیہ نَفَثِ بَدِیۡہِ رَحْمۡۃِ اللّٰهِ عَلَیۡہِمَا

موافقت با حق صحاب کرام رَحِمَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْہُم تَبَاعَدَتِ

و اجتناب از بدعت لازم گرفته اند اگر چه آن بدعت مفید باشد مگر

این آیه شریفہ الْیَومَ اَکْمَلْتُ لَکُم دِیۡنَکُم دین حسین زبرد کمال یافته پروردگار

و اعمال و صدق و احوال و آن ورد و دوام سکونت و انوار کیمیاات

بر بلخ طرب و صدق مساعدت که از حبیب خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَسَلَّم مروی است

کافیه است در حصول نبرد مع اللہ سبحانہ و حجت با حق را رعایت

تقدیر است در درجہ عارفان اعلیاء بکاینیت حضرت شیخ عبدالحق

در حقیقت علیهم السلام از استقامت در طریقه عالی قادریم و هم آنکه نسبت خواجگان
 خواجگان حضرت خواجگ محمدرضا با آنکه حضرت علیهم السلام رسیده نسبت حضرت
 تقی که بی از ایشان کسب کرده در رتبه موصول المهدی الی المراد نوشته اند که نزد
 بعضی جماعت حدیث فنا و بقا بهتر از طریقه نقشبندی طریقه نیست و اتفاقاً خود
 آن حضرت خواجگ محمدرضا با آنکه در رتبه که مدلس پیران خود بیان فرموده اند
 تحریر نموده پس بر تو باد تحصیل نسبت یاد داشت که آنرا در طریقه اصحاب کبار
 فی الله تعالى عنهم برتر است میگویند (و صوفیه) دوام آگاه هر حضرت و
 شود و مشاهده که در رتبه بسیط حضرت حق بر نه پیدا شود میگویند و آن رتبه
 ایضاً مراتب با جهل میباید و گاه تفصیل پیدا نموده هر رتبه ممکن است مراتب شود
 و حضرت حق بر نه و آنرا میگذرد هر گاه رتبه و آگاه هر چه خطرگی یا خطرگی با کیفیت
 ملکیتات بلیه دوام پیدا اند این حالت را اندراج نیت بر بدایت گویند
 و هر گاه رتبه و حضرت جهات است بر احوط اند و رتبه لغوی ناید نسبت نقشبندی
 عبارت از این حضرت پیر است و این نسبت شریفه در طریقه نقشبندی آورده

رحمت علی اهلها از خواصه خواندگان خواهد بقائه قریب سه شریع یافته
و عاقلان را از فتنه با نفی تنور خسته جزایه الله عنا خیر الجزاء و این
حاصل میشود از پنج چیز (اول) دوام توبه بدل (دوم) توبه بدل
به باب حضرت حق سبحانه و این هر دو توبه رو قوف تلی گویند (سوم)
دوام ذکر اسم ذات باشد یا نفی اثبات باشد خفیه مفید است از زبان
بلی ظ معنی که عزت هیچ مقصود بخود ذات کمال و ذکر نیز با شرط هر توبه
مانده می باشد (چهارم) نگاه داشت در از خط انداخته و آینه
بحد خط خطه نگاه باید داشت تا عواظ به خود نمایند و برای دفع غلط
توبه بر شود و نگاه داشت صورت او توبه بر دل اثر تمام دارد و این توبه
بصورت مرشد از ذکر رابطه گویند و اینی و لفرع بی حضرت حق سبحانه
دافع این بطلیه عامه است یا نقش اسم ذات اله سبحانه در نظر دارد (پنجم)
بازگشت بعد از چند بار ذکر زبان ضل بحال تضرع کند و بگوید که خدا
مستغفرو من توی در ضای تو محبت خود داده و معفو خود صدق کن این



الحمد لله که بجز در هر خط فرض راه محبت حق نیست شرط نیست
 بدانکه بنای این طریقه را بر این صسطه است مقرر داشته اند و به و عمل
 بر این نسبت شریفه حاصل می شود الا ان یشاء الله یصلح لی دل گشاید
 محض بر محبت محبت خود انجذاب فرماید و طمأنینه را بر آورده نماید
 و آن صسطه است اینست یاد کرد عبارت از ذکر است زبانیه بشیوه
 قبل بر این طریقه ذکر قلبی اختیار کرده اند که هر وقت میشود (در دست)
 به اینست از آنکه پس سبک است اول از ذکر قلبی که آن را یاد داشت هم گویند
 بهیچ نفس از ذکر قلبی برآید و هرگاه در التوجه و انگیزی در حضرت حق بماند دست
 دهد و دیده پنهانی در دل پیدا شود باز به درخت نگاه بماند نیز توجه در هر
 نفس باید نمود با توجه بقلب و هرگاه ذکر قلبی با نگاه بآن انگیزی و حضور در
 صورت جلوت یکی شود و کثرت و غوغای خلق سبب فتور نشود —
 خدمت اندر انجمن گویند و آیه شریفه جبال الذمیر به تجارده
 در این حدیث آمده است یا عباد این حالت میفرماید و قوف زمانه و قوف

سکست از جلال خود که اگر زیاد و مضمر گذشته است شکر می‌دهد و اگر در
عقل گذشته استغفار بکند و باز بر سر غفلت گذشته استغفار کند و باز بر
عقل بر خود (یادداشت) عبارت از دوام توجه و اقامت
به مزاجت فخر **نظر بر ظاهر** باید که نظر ملک از پشت به در رفتن
پریشانی شود بلکه در شستن نیز **نظر بر ظاهر** در وقت ذکر نفی و
اثبات جستن باید نمود و نفس را بر عدد طاق بگذارد و وقف کند
دست و بازگشت معنی این هر سه کلمه پیش ازین نوشته شده است
عبارت از کتب خدق حمیده است از رزائیک باید باید رفت
تخلی با خدق الهی سبحان مکرر است تهذیب خدق خود باید نمود و بحسن خلق
مرد صوفی باشد خلق ملک است که بانی کارهای است و او را پسندیده
و هر چیز از رزائیک خدق می‌گردد بغیر تکلف و از حسن خلقت **السلام**
السلام عیب برای مردم در گفتار و کردار و شکفته روی و تهاوت مح
حق و ترک تقاطع و برداشتن ایاز از علی و ادانگفته اند نظار بر علوی

که بر شئی موقوف و محفوظ و مرزوق و مظهر آثار قدرت حق سبحانه و مقسم علیه
 او سبحانه است تعظیم هر ممکن واجب می‌شود و با مرتبه مرتب باید داشت
 انصاف و الشفقة گنه کار را بنظر شفقت حق که معذورت رفتارت
 در دست نفس و شیطان و برای او استغفار کنی و توبه خواهر و برادر معذوف و حق
 در نفوت جمال دارد قبول الموافقة در هر که تربیت طریقت باشد
 معرفت با رفقا با می‌نمود و الله صفت ارکان لازم باید داشت
احسان یکی به پیغمبر کردن و از ابراء و اولها دوری بستن المداواة
 به مردم به کردن و نمک کردن الایثار فاطمه را به فاطمه خود معده
 داشتن و ایصال نفع نمودن الخدمة آنچه رضای کنی بشمار در آن کنی
 نباشد سعی در آن نمودن الالافه بار دوستی ربط نمودن و بهر که از
 تر قطع کرده است و صد نمودن البشاشة بطه قد و به مردم پیشین
 و شگفته روی کردن الاکیم عصا و بخشش به سبقت سؤال کردن الانابة
 حق خود بخشنیدن و حق غیر را نمودن بدل اجاه به علم به بنویز منیب

با و جابت و حق هر چه باشد در تعظیم صرف نمودن الله پارس
داشتن و نه کمی از آن رسد از آن جهت از نمودن اگر چه ترا ضرر رسد و آنچه
ع الکریم الحسن المنان الودود اللطیف القدوس الستی
کن که نفی در هر صفت هر صفت آن و حجب مانع المودع روام صلى
داشتن المجود بخشیدن بمسئول والمغفور رکنان
درگذشتن المتصف از عتاب وگردیدن السما عصا
سؤال الحیاء سبب شرم از حضرت حق بی نه باطله گرام علم
با عرض اعدا بخشود رسد الله صلی الله علیه وسلم باندیش اطلاع مردم در بیت
باز آمدن الوفاء بالعهد از دران عهد فایده بغیر شد ضرر
دافع تواند نمود و فاء آن و حبیبت والله استحب اللطیف
نخیری از احوال دستان السکینه سکن بزرگم تقص در حسب
و ضرع و فرغ منوع نظر حکم الهی دا اصبر بارضا صاحب شبه اگر چه سبب
آه و ناله بر دمان برای الموقار کار به عاق دانه نمودن و تخم

در مجاری حکام تعدیل لازم داشتند و الشاء و الدعاء به معتقدان بیکدیگر
 از نعم حقیقی دانسته صدقش ای او بماند و ضایع داشت و صفات و طه
 اگر گفتن به بده و الله در حق او دعای خیر کن اللهم اجره عنا حق الجراء
 در حسن الظن با او و مینویسند سیئات غیر احسانت نهاری حسانت
 خود را تا بماند و تصفیر النفس یقین کن که نفس قدر شریک است از تو نیست
 نباید اگر بگویم تو هم شریک است در حق سبحانه و تعالی و استحقاق همه
 من عندك و استعظام ما هو منه عند غیورك یقین کن این آنچه از
 تو در معلومیت که نفوذ آن به سمجست از نیت به و عجب غرور و
 بزرگ داشتن آنچه از غیر باشد که او در آن عمر صفت صالح کرده است
 و بدرگاه الهی چه قدر رفته به و در بسند حسن عن حسن
 مدح الحسن عن ابیه ابی الحسن رضی الله تعالی عنهما عن جده الحسن
 صل الله علیه و سلم ان احسن الحسن الخلق الحسن الحسن و تعالی
 برادر تراست من این خدق و باید را اما صفات به مقام عبارت از قیام

از قیام بنده است در عبادات اول آن انقباض است و آن بر آمدن
 بنده است از حد غفلت آگاه میشود که برای چه کار آمده است و در چه عمر است
سینم ثم التوبة و آن ترک کنه و پشیمانی برگزیده و در پشیمانی غم
 بر ناکردن معصیت است ثم الانابة و آن رجوع است از غفلت بذكر
فقد الوضوء و آن ترک شبهات و درین وقت ترک آنچه حرام
 تقوی گفته اند شبهات رواج یافته و حدل پیدا نیست در آنچه شبهه است
 و هیچ شبهه در آن پیدا نیست کفایت کند ترپاره نماند و قرب آید
ثم محاسبة النفس و آن تفقد نفس است از آنچه برود و نم است تفحص
 خود بر غیر و محسبیت و وقت در پیشگاه ثم الامانة و آن دوام
 جهد و ترک حرجت و لوعشی است که میوزد و هر در غیر را ثم الوحدانية
 و آن ترک حدل است و گوشه گیری از دنیا طلب بدل بر سلمان و من
 و ترک آن بر طبلان تنهایی و محاسبه و ثم الفقر و آن نبودن آید
 و محاسبه بدن دل از آنچه در دست نیست فاء فقر شاره بعد از کشت

وقاف، ث به بقاعت و ساء، ث به بر حضرت و اگر بدین ش
 حدیثی بی وفا، ث به بنزد وقاف، ث به بقوت و ساء،
 ث به حمت و الله فافضوت وقاف که و ساء برای اعوذ بالله
 ثم الصدق، و آن است برای ستر و علمیه است در حال ثم التصبر و آن
 ضعیف یک است و تجمع المرات ثم الصبر و آن ترک شکوه است الا الغیر متحرک
 المرات بلا عبوسه الوجع، ثم الرضاء، و آن التذات است در بلد ث
 الا خلاص و آن بر آوردن خلقت رضاء است حقیر ثم التوکل و آن
 بر وعده های الهی در رزق و محبت لضره و سقیمه او بماند و از آن طمع بغیر
 بر نماند اما احوال، و آن سعادت راه است حضرت حق بهانه و حال از
 صفاء، لذا که بر دل فرو می آید الحال نازل منزل علی القلب فلا تدوم
 من ذلك والمرابطة، و آن دین است بصفا ی یقین سوی مغیبات
 ممکن تر در استیاضات سطح پیر فصل یعنی باید و در تطاهرات بی که
 صفات حق بهانه و در نهجای شایسته حضرت را ارتباط است و حدیث

هر جا جلوه گر بند و دیدن مدد کرام و ارواح حیدان عقب رنزار و قند
القرب، و آن جمع محبت است در شهود حضرت حق بی نه با غیبت رزنا
 سدی ثم المحبة، و آن معرفت محبوب است در مکر و کرات و بر خیزان
ثم الرجاء، و آن تصدیق حق بی نه در وعده های اوست ثم الخوف،
 و آن مطالعه بدست بطور غلبه الهی و نفقات او ثم الحياء و آن بزرگوار
 و حصول است از غلبه طریز که قرب میخواهد این جزا را بگیرد می باشد از
 ساکنان که در حال قرب و دست ب عظمت حق بی نه چون قدیم مرغی بسیار
 بر دل او محبت رجا و خوف ثم الشوق، و آن میل و شورش دل است به
 عند ذکر المحبوب، ثم الاغنى، و آن آرام دل است بخداوند تعالی و شوق
 از دور جمیع امور ثم الطمانينة و آن آرام دل است بخدا از هر چه قرار
ثم اليقين، و آن تصدیق بدست باز و ال شک و وجود حق بی نه و مراد
ثم المشاهدة، و آن معرفت و پندای دل غیر رؤیة یقینی و ایت عینی
 و آن آخر احوال است در شال مشهوره، کقولہ صلی الله علیه و سلم

«الاحسان»

اَلْحَافِ اِنَّ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَاَنْ تَرَاهُ فَاِذَا لَمْ يَكُنْ تَرَاهُ فَامِيزْ اَوَّلَ

این ترجمه زبان فارسی است عبارت عربی را که حضرت شیخ اشباح صیاد

البحین ابو نجیب علیه السلام سروده و ردی در کتاب آداب المریدین ^{جلد}

و نهقات و احوال را بیان فرموده اند بدانکه طریقه و مایه صوفیه علیه

السلامت سلوک است بر طریق جذب که از کثرت ذکر و توبه حاصل شود مقامات

سلوک را به تصحیف حاصل می نمودند و باریاضات می داشتند تا به تنزیه نفس می نمودند

و اما بر قشندیه طریق جذبات ذکر و توبه را بر سلوک مقدم داشته می نمودند

بعد رعایت مقامات سلوک به احوال اوقات را بگذر و توبه تصور باید داشت

و مشاهده و شود و یاد داشت حاصل می نمود و خلصه مقامات سلوک در طریقه

ایشان مندرج است در ویدیت به مقامات سلوک و جذب حاصل می نمود و در

طریقه حضرت محمد در بر لطیفه از لطیفه عشره شهود و مشاهده در دست می شد

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بَعِثْتُ لَكُمْ مَكَّارَ مَكَلًا

تفحص احوال خود کن تا که ام رذیله بر تو غالب می آید نفی و ثبات آنرا از راه

طریقه جذبات و توبه و شریفات که در تصحیف حاصل می نمودند

شد خدا را از دل به لاف نمی کنی لا اله الا انت حمد در فیه لا اله الا انت بحسب
 الهی در چند روز بیکرت ذکر حمد را می گرد ویم چنین هر روز بدین آواز
 مستور و منکر می شود و می تواند بهتیدن ذکر وید داشت تمام بدن
 طاهر و طاهر را احاطه می نماید را می بیند و ال یا بدر را می شناسد و حق
 و بجز و دانست و حب جاه و کبر و سمع و ریاء و عجب و نقلی بغیر و حرم و طمع
 میزد و طول امر و فضل کلام و غیبت عیسی از اینها بر میزد و حبست بد
 شرط است در ذکر توبه بمبده فیاض و لفظ معنی داشتن لهذا امر قیامت
 مرتب در حضرت الهی نه معذور نمهند و در سیر لطیفه قیامت قیامت
 جامع جمیع صفات کامله و منزله از جمیع مراتب نقصانست که بدان
 آورده ایم و ستر هم مبارک توبه است بسی می نمایند پس این مفهوم در لفظ
دشده توبه بقدر نموده ذکر باید کرد و ثاره هاء الله در هم دانسته
 نفی و ثبات ثاره هاء الله بهین مفهوم باید نمود تا مفهوم در
 لفظ استوار گیرد و هرگاه توبه در این توبه قیامت گیرد آثار طاهر می شود
 (در)

دست دهد و ضربات و واردات در رسد و این واردات را
 وجود و عدم گویند و این واردات چون از قوت برآید این در مرتبه معیت
 باید نمود و شریحه هَاءِ اللّٰه وَاِلَّا اللّٰه بمعیت حضرت حق بماند بمانی خود
 و مبنی جمیع کمالات که آنرا در لیظ میدارند باید نمود تا معیت در نظر
 بصیرت جلوه گر گردد و مراقبات که بعد از سیر قلب مقرر است این ذکر و رتبه
 بنمود و مورد فیض و شریحه هَاءِ اللّٰه وَاِلَّا اللّٰه بانچه در لیظ ملحوظ است
 ضرورت و طریق مشغول آن است اول استغفار نماید و نماند با روح معراج
 رحمة الله عليهم نه و بطریق فیض الهی اندر سینه خوانده صودت مرشد را مقابله
 نماید و باز ذکر بر لب آن و صحت الفاظ و لیظ طاعتی بقدر نیاز و ملاحظه
 حضرت حق بماند که بتوفیق خود سرافراز شد ضرورت و خود را نادانی
 ذکر مال خدای پاک دین و مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ و جب هرگاه کیفیت جمعی
 و به خودی دست دهد آن را نگاه دارد و اگر مستعد شود باز بر سر ذکر رود و این
 لازم گیرد تا کیفیت ملاحظه گردد و دوام بپزیرد و طرق مرصه که دوام حضور

مشهور است ذکر است بر این طایفه یا تافته از صحبت مرآت است
 ادب و خدمت او و کیفیت توبه آنچه از صحبت او حاصل شده آنرا که
 داشتن در غیبت او صورت او را در دل می‌گفت نموده یا مکتوم توبه که
 عبارت است از انتظار فیض از مبداء فیض خدمت است که بر توبه مرآت و
 توقف بقدر ذکر مرآت نیست باینکه بعد از حصول مکتوب مرآت و نماندن
 توبه بجهت فوق اگر به لطیفه از لطیف سبعة تریب معقول شود و بزرگو
 توبه هر یک مدامت نماید و از هر لطیفه اکابر و بزرگان و کیفیات
 و انداز و اسرار جدا جدا بعنایت الهی بماند و ظاهر گردد و صحبت عزیز می‌که
 بمنشین او سبب صحبت خاطر و توبه به مقوی است یادداشت است و
 است و هو معلوم اینما که تم و زنت ذکر لا اله الا الله علی بنی
 و جرات جمیع ممکنات و اثبات هستی حق بماند و توقف قلبی بر
 معنی شرق و ذوق و استغراق و بخودی و آه و ناله و گریه دست میزد
 و اگر حادثه نفع وقت می‌داد و اگر توحید و جود و بر لطیفه بی

ظاهر شود



خدایه و به و مجنون عاری ترک اوقات خود کرده یعنی بی کیفیت تا بر توی
 صورت یل هر جا جلوه گرفت و انالیع گفت مجنون در طریقه محبت که اثرت ذکر و
 ترک محبت خود کمتر صورتی عیدت از این راه مقتصد است مجنون بر حال فانی بافته
 در کمال غایت محبت تجو محبوب خود پیدا نموده و ای بر ما مدعی که در محبت
 لایزال که هر کس خوب است بر توی از جلال اوست می یابیم و جان فانی که در در طلب
 توانا بخدی خود آه صدها در ظهور حسیه وجودی، عبارت از یافتن دین
 کلمات عروج بر حضرت حق با وجود مکن تا امواج دریا هستی طلق مندی و یقین نقوش غبار
 بر صفی هستی طلق شرف نقوش بر صفی موم دریا و این در فیت دین سبک است ذکر
 و توفیق عبادات در ریاضات دست میدهم و بخیال و هم توحید و هم پرستش
 نمودن در شرع شریف منع است از شامت این عهد هستی در اتباع شریعت میسر است
 و در ارتقا به مخطوبت محمد است که مبارک است نایب معاذ الله (نقش که مکتوب
 خود را گرفته بنگ میخورد کیفیت ما هیچ ندانیم که نیست بلکه در جواب گفت که این
 بخیر صلی الله علیه و آله می یافد خبر شد و جواب نیامد برست چو این چو این خود را

اصل کبر و با هر دایره بزرگتر قرار داده و در خانه فواید می درینند که مظهر حق تعالی
 و می شنیدیم این چنین با حق تعالی نسبت معادله که از هیچ یکی از تقدیرین مرده باشد
 آنچه از کثرت ذکر و مراقبات عبادات که اکابر اولیا حمده الله علیهم تسبیح این بسیار
 رسیده و از آنرا ناپدید پوشیده اند ظاهر شود معتبر است از کثرت ذکر و توبه
 محبت غلبه نماید و این تحسید حاصل شود و این تحسید از حلال طهر است از مقاصد
 نیت در سیر لطیفه معرفتی در رب و کیفیات علیحدت نیت ای کمال است
 و حقایق الهیه و حقایق انبیاء علیهم السلام که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در طریقه
 بیان فرموده است و عالی بانی طاعت معارف رسیده آنجا بر نسبت بنده است
 و نسبت تحسید و سیرانی وجود در هستی ممکنات و ذوق و شوق و وصال و اتحاد
 نمیریزد بدانکه از سیرانی این فائز آن شریف اگر در مهلت نسبت قلبی حاصل شود
 و اسرار این نسبت در سیر لطیفه نفس است میسر به با کیفیات و عدم آن
 حاصل شود بسیار غریب است و از آنرا زمین نسبت است که در محمول و متفاد و انما
 و صفات را از خود مسکوب یافتن و عین یافتن و حضرت حق سبحان و وجود خود و

و توابع وجود خود را ظهور و محضت می بماند باید و بر تو از صفات خضر حق بماند بید
 و از اصول این نسبت تمیز شود و صبر شود و آن دلیل مقصود است در این و در ایامی ممکن است
 مشهور فئات در اینها متعاقب در این دید و یافت جرم این در قدرت نظایر است
 تو مید و جودی از غلبه محبت مستور در قضا و قضای که عبارت از سیاه کاری است و در
 به شعور از دید ما که هرگاه متوجه قلب شد در امر مستغرق از ارجاع باقی بماند بقدر شعور
 از نور و است طاعت هر چند که دوام نیات و دوام توبه و تواتر در و در هر حال

هضم نسبت با طر شود در این عید به بیست

آنچه در چشم منم هر دم از پای طلب کی شینم هر دم
 گویند خدا چه چشم هر ستوان ای آن ایشانند و من چشم منم هر دم
 دعوی رأیت بصری نموده است و معتقد اینست و جماعت در حالت در
 دنیا واقع نیست این از غلبات حضور و توبه است که در اشتباه افتاده
 دعوی فدا فی حق منم هر در قضا لطیفه قلبی منم هر که میسید و منم هر غیر
 نماند و فانی هر افشای فعل منم هر که از و خرد از منم هر و بعد و فیل از

از آن حقیقتی باید و در فانی لطیفه نفس فانی اراده می شود مای مای چه بود این
 هیچ کاره کم از هیچ با من بهر اوصاف دست نه یغنی آری (دبیت)
 هر که ای مرد مسیحا کی بود پشته خراسان که نزل
 مرا نقوه با من بهر اوصاف دست کفایت کند دبیت که یارم از شکر خوام هر
 زان بی خوش تر اندر کام ز هر چه بداند توحید وجودی از مقننات لطیفه
 قلیت توحید شهودی در سیر لطیف فوقان پیدا می شود و تطبیق این هر چه دید
 معتد زب آن معرفت از مقام در کتب و آثار حوال و کیفیت و علوم و بیروین
 از مقام دیگر است و آنجا حدت و ارادات علیّه در پیش میاید هر چه خوب
 متباینه و هر استغفاره و دید و یافت متماثل را یکی گردانید بسیار تعجب است
 آنچه این معرفت بیاید فریاد ادراک این همه در آن نگاه خواهد شد به الله تمام نسبت
 (فان فی حضرت بیدار شده با کیفیات وحدت و انوار و علوم آنکه هر مقام
 احوال و اذواق و اسرار جدا دارد در این وقت نیابت این نسبت است
 فرزند این و محض صفات الهی بر جلوه گرفته حضرت محمد زبیر در حدیث آمده است

انشای بودند و حضرت ارشد با حضرت شاه مطهر و خلفای تم این مقامات
 بدنه که از خصایص حضرت مجدد است و این هر روز بزرگ تسلیک است
 تا نهایت طریقه احدیه می نمودند و بیت فیض روح القدس را بار بار
 دیگران هم می گفتند و می میگفتند که صد سیر و سیر که در صورتی
 معمول است تصبیغ است بصبغة الله و تبارک و تعالی و تصفیه بحاید
 با نور و کیفیات که در مقام جذبیه پیش می آیند و هرگز آنکه رنگی از فنا و بقا به
 حالت تری بهائی که رسیده است بقوت دست داده و بشریت خودی
 و جبر حق غالب آمده و تئیم و رضا و توکل و صبر بر جهنم بهم رسانیده و ارا
 و شرف ثابت است بر غیر خود که در این امور شایسته ندارد اللهم وفقنا لما
 یحب و ترضی بدانکه رفع قبض باطن و تیز شدن کیفیات بتدوین
 یا استماع قرآن مجید یا ترتیل و تحسین صوت و حرف و طول قنوت
 در نماز با کمال خشوع و خضوع و سحر است و محراب کبار رضی الله عنهم
 اعلا در بخت خورشید بودند و معمول نبود که اتفاقا مجلس تصایید و شکار نمایند و اگر کسی

مرتب این امر میگردد بطوریکه علم بود استماع نغمه و تار و جهر ذکر یا مد و شکر و غیره
 متاخره ظهور یافته محدث است و در استماع نغمه در صوفیه نیز اشتد است حضرت
ابو الحسن شاذلی و حضرت حداد با س قدس سره کما سرهما تحت الکهار داشتند
 و حضرت شیخ عبدالحی محدث رحمه الله علیه در بعضی از رس ثمر خردین فرمودند که عقل
 کرده است لیکن به فرامی و بدون انعقاد مجرب غفلت از شنیدن اشعار محبت
 در ضلالت مضیعت نیست و غیر نخواهد نقشبند رحمه الله علیه فرموده اند که انما یسئلکم
و نه الکهار یسئلکم در وقتی که نای و چنگی بحضور مبارک ایشان آورده اند این کلام فرموده
 زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله انکار کرده اند بر هر انیم و در بعضی شیخ این فرمود
 پس الکهار بزم بزرگان چرا کنیم در بخت مجدد استماع نغمه اثر مثبت شنیدن
 قرآن جمیع که معمول حضرت مجدد بوده صفا و جمیعت می فرماید و نغمه و تار
 قلب ذوق می بخشد در جوار مبارک مقدس حضرت سلطان الشیخ نظام الدین رازی
 در بخش اولیا رحمه الله علیه طهر و مزایم هرگز نبود و مجمع این غنفت انعقاد
 نهشت در نوای القواد و سیر الاولیا چنان مستور است که ذکر هر متوسط با دار

فرین



یعنی از این لذت و شوق و گرمی چنانچه آفتاب بر هر گاه در دل بخند
 می آید و به ضیاء آواز که بدر و حول بند می فرزند چنانچه هر کسی با
 این ذکر خفی از حضرت ربه چنانچه مرتب از خفیه بر وقت می شود ذکر هر
 ماه چنانچه در حق و شهادت برای حصول کداری و گرمی مقرر کرده اند که مشهور
 از آنکه تسبیح و تسمیه باینکه اتباع عقاید سلف صحیحین مثل حضرت غوث ثقلین
 و حضرت محمد در حق الله تکلم عنهما باینه نمود و در شان اصحاب بر فدا صلی الله
 علیه و آله و سلم نیز تسبیح باینه گوید که نفوس بی بغیض صحبت حضرت خیر الانبیا
 هم آید و سلم تهذیب تمام یافته و در تعقیبات پاک گردیده و اوقات آنها
 همه از نیت صلح بوده است و الله دلم می آید که صحبت سیر البشیر صلی الله علیه و آله
 در جماعتی که مال و جان در راه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم درخته اند و از
 جمیع لذت های آنها بیشتر تاثیر بخشیده باشد و حجت دنیا و حجت
 جاها از دل آنها زفته و بر ما و سنده آن را چه توقع باشد دین و عقاید و اعمال
 و خدق پیغمبر خدا و کلام خدا و رسول و منقبات ائمه اهل بیت نبوت و غیره

ایشان رسیده اند در صورت تفتیش و تحقیق انعام داده عیال از دین برنجی را
 گرفت و کفار رسیده بشند بران وثوق و اعتمادی نتواند شد حضرت میر کرد
 در وقت خود امام مخوف نائب حضرت رسول برتن بودند مخلفان او را اشتباه
 و ان اشتباه موجب غمی بر مصروشم گردیده فتنه برپا و جهش با هم می بودند
 آیه شریفه مرحما بینهم الایه و کلام الله الحسنة و وعدة حسنی
 نیگارت فی الله عنهم ما احترام و محبت آن اکابر بر شریعت حضرت و تقصیر
 ابریت و حبست و دو بیت کت و عدم خوض در این واقعات
 رعایت جانب پیغمبر صلی الله علیه و سلم که همه را شرف صحبت و قربت با
 حضرت ثابت است صلی الله علیه و سلم حضرت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده اند
 که آن حضرت را جمیع قبائل عرب میزدی و قریشی بوده ، بیان آداب شیخ
 مقدس شیخ را رحمه الله علیهم که بر شاگردان حق تربیت و تلقین دارند فضیلت
 پس ادب آن اکابر لازم است و علی بن ابی طالب محبت مفوظ در حفظ مرتب
 و به جمیع مذہبی بر مذہبی و تقصیر مجتهدی بر مجتهدی و طریقه بر طریقه فضل نباید کرد

اینها را به نیات صالح و همت بر تحقق آیت است و رضای الهی بوده بسی فرخنده
 علیم و در تحقیق معلوم و عیب نیست و خرد را قدر ندان و همتنا ب باید گرفت
 خردم اخضر عدم یقین و کمال است از نسبت باصل آن دادن و حسن خرد را با قیل
 و دین و سیات خوار مثل گوئی بر سر گرفتن و بدیهه میسر را با و میر نیک گفتن
 و در جمیع روز هر روز را اراده حق بجا داشتن و لب چون چرائنگ دان و کجا بد
 و بحث کردن اینقدر مناقشه دله را نمر خردمند که میلف کیده منتهیست و در گوئی
 او تر از ناید که این منتهیست تر گوئی سکنه فر بر خطا بودم زیاده از این سخن بترار کنند
 تا بقدر و غوغا پیدا شود و دل مله ز گردد اینست طریقه اهر معرفت قله الله علیهم
العلی که چند در ویش بدست حضرت شریک قدس سره آمدند که ما را با هم نشو
 در میان است قصه ما را شنید و تقصیر نمودیم ایشان فرمودند که هاردها شنید
قصای منیت مولانا بدرالدین کنی و بابا نظام الدین قصه را فاضلانه از آنها نزدان
 هر دو بزرگ در جای نشسته پس نواع شروع کردند یکی به دیگری گفت تا در این
 مقدمه چنین ارشاد کردید و دیگری گفت نه تا چنین فرمود بود و اینها نیست

این رعیت خوش نعل نجیب می یکدگر با با حفظ حسن ادب لین کردند و سلیقه
 الشیخ و مولانا بدرالدین الحق گریه بسیار کردند و گفته هرگاه کلمات خوش
 به ادب تعظیم یکدگر باشد در خوش چه قدر رعایت یکدگر کرده به سید این
 حضرت شریک غفر کرد که این عزیزان برای تربیت ما آمده اند که در وقت
 با هم درستی و نعل نجیب الله تعالی این مع این بزرگانی عطا فرمایند
 نماز را در اول وقت با رعایت طاعت رکع و سجود در رعایت قیوم و حسیه
 ادا باید نمود قیوم به پیش بعضی فرض و نزد بعضی واجب و نزد بعضی سنت
 ترکیده قریب به وجوب است و سید رضا صلوات الله علیه و سلم به سبب هر زمان به قیوم و ترکیده
 ماضی فانی در رفتن و این خود گفته که ترک قیوم و طبع عدا می نماید عاده نماز بر او
 و وجوب و اگر سهوا ترک نموده بجهت سهو بجا آورد در عقاید اهل سنت جهات
 که تخلف نکرده گوشت در هر ماه سه روز روزه رشتن و نش روزی و ثواب
 و نه روزه عفو و روزه عاشر و روزه یازدهم شعبان در حدیث صحیح ثابت است
 و در روزه حق از غیبت و دروغ طعن فضل کلام ضرورت و الله روزه تا

عذر میزد

تربیت جمعی بود که پنج گزینی و تشنگ بر دارد و روزه را نیز بهر بر باد دهد
 پیش بعضی غیبت مفه روزت و اینست مذهب ادراعی و غیر خدا علی علیه
 و سلم غیبت که را با عاده روزه امر کرده و اسرار را روزه و غیره بکیره است
 خود اسرار را امر با عاده و ضو و نموده اند بدانکه حصول تربیت جمعیست و درجه
 احوال ظاهر است که در اعمال ظاهر را در حقیقت باطن است و تمام است اندرون از تعقیب
 بغیر و غیبت پرستیده و برون با حال و خلق یک شگفت و این نیز
 و اسرار با هر روز این کمال نیست پس تو به با عمار از این حضرت صنع به عیبه و سلم
 افاضت صحیح است ع ان المحب لمن يحب مطیع حضرت عواذ شنبه
 رحمه الله علیه در طریقه خود او را و اعمال مقرر نموده اند که آنچه با عادت ثابت شود
 در اعمال را به حصول محبت و در حضرت حسی بماند که نسبت به اعمال و عادت
 آن حضرت را تحقیق نموده است نسبت به اعمال و عادت که نسبت به اتباع و توبه بان
 حضرت صنع به عیبه و سلم اگر ده شود تمام عبادت میشود و در ادای و فتن
 ادای و فتن و نسبت به عیبه و سلم که این فرض بجهت فرض بودن آن حضرت

خوشتر است و بیایح حبیب خدا صبح ده علیه وسلم در مسکن معانات
 یکدر و در بوم و زیارت رستی و نماز کدست مشرکوت و کد و ورک و شیر
 و مشروب مشرب و آب سرد و بلوط مشرب این و قمیص و از زر و کد و سبز و سرخ
 که عکاس خفیه خطا کرده اند به نیت ایام عبادت میشود و در ایام می فراید که اینهمه
 در روز اول صبح ده علیه وسلم نیت نماز تهمید و بر پا و چاشت و اول
 رست عصر و چهار نعل به نیت غش و در نعل به نیت و تر نشسته و نعل به نیت
 اذ اذ لوله و تلیا ایها الکافرون در حدیث تریف به نبوت پیوسته است و در
 قرآن مجید وقت تهمید اول و کلمه تهمید و کلمه تحمید صد بار در روز پس ایام محمد
 صد بار وقت صبح و شام و صد بار وقت خفتن و در دو استغفار در حدیث
 و ادعیه صبح شام وقت خفتن و وقت غیر معین هر قدر بران موافقت بران
 نمود از احادیث صحیح در یافته بدان عمل نمایند و در این همه اعمال عبادت
 متابعت حبیب خدا صبح ده علیه وسلم کنند بدانکه وجه باطنی بطنی
 با وجود توبه و حضور طریزیدن صدور افعال از غیر حقیقی نماید با شمع

بود و کم تر حاصل اینست و بس این معنی دارد و عذر بهر صحت کمال
 اینست و بس بعد بتری در حول و قوت خود تدبیر و اختیار بفرستد و بطل
 بر آید تا تقویض نماید نمود اینست بر این مصراع شافیه گاه در هر منزلت اتباع
 رسول خدا کنی صلی الله علیه و آله و سلم و توجه بآن حضرت داری صبح هر صبح و علم و علم
 بکمال رسید میشود بر تو یاد این هر روز و تو بجز آن صفت ندان و این هر روز تو بجز
 بکمال آگهی کنی و غایب بجز علم و حقیقت و محو و منقطع و قطعی و علم کلام و فقه و اصول
 و در هر علم حدیث و علوم صوفیه در ادب و صدق و مقامات کمال
 و در هر حال اقیانوس علم اند و مکتوبات حضرت یحیی علیه السلام و غیره که علیه السلام
 دوستی حق باشد تهنیت نفس اثری تمام دارد و رب تلحقین جنات
 حصید نیست سعی کن که این علوم از دل تو جوش نماید شک نیست که هر در طایفه
 بهره و ثروت ذکر میکند بسیار و معارف بر او واضح میشود و اگر اولیای کرام
 از علم علیه السلام روش خود را به او بجهت و عبادت ناطق اند و گفتم بودند و غایت
 احوال و کیفیات بسیار گزینند و در این امر بسیار سکوت میفرمودند و

و این است طریق اهل ارض طایفه مکنونات ریفیه حضرت مجدد رحمته الله علیه برین
 متابعت جلیله را صلوات الله علیه و سلم و محقق معارف و روشنی دل و جان صحت
 و عواید عترت است که بر کلام ایشان است نمایند و واضح شود که این جواب
 اعترافات بجهت خود فرمودند و غیر آنکه کلام زیاده گویند را محقق
 نکرده بود عقیده در ایشان تا محمد و بهر سینه مکتوبات ریفیه ایشان را درین
 وسط طایفه غریبه اگر مطاعه کنند و بهر سینه بپایند به قدر و اندازه شریعت و طایفه
 و حقیقت معرفت و اسرار الهیه در یابند و این سادت برود باز و
 بهر آنکه به معارف و معانی معرفت و معانی معرفت و معانی معرفت درین مندرج است
 حضرت خواجه خواجه حضرت خواجه خواجه خواجه خواجه خواجه خواجه خواجه خواجه
 عارفانند میفرموده اند در جواب استغفار ایشان که معارف ثاقبان ایشان
 که بطایفه نبیا علیهم السلام در آید میفرمودند و بطایفه احمد و فریشت که تو فرمود
 و سکت و شاه راه دیگر و این فرموده اند که مشربان نیز ملک نیست این
 مدح ایشان در ملک است حضرت خواجه موجود است رحمته الله علیه حضرت مجدد سیویه

ا
 مدح

که بعد حصول این تحید وجودی که از غلبه محبت و کثرت ذکر و طاعت ناطق است
 نمیدهد موفقی دیگر پیش میاید و آن موفقی کتاب و سنت است و در طایفه
 کمالی از سیر لطیفه قلب بر ترقیه و بسیر لطیفه روح رسیده و از بنی ترقیات
 رفته تا بسیر لطیفه فاک راه یافته آنچه حضرت مجدد الزمان و معارف فرموده اند
 آفرین علی می بیند که امام صدیقانند و شیوه عارفان آنچه فرموده اند
 کس نموده اند رحمه الله علیه رحمه واسعه کافیه ما فهمت که گینده این محبت
 دوستان خدا محض به ابد با نماند نه شده اند در عدم خویش در کلام ایشان است
 این سیف میباید که موفقت خدا بر کسی حرام است که خود را از کافر و فرنگ بهتر نداند
 فلیکف که از اکابر دین این کمینه فایده بردار خزان نعمت ایشان است که بنام ابا داود
 نعم تربیت کرده اند و حضرت عوث الثقیفی را و طایفه فیض ولایت و هدایت
 نهشته اند و حذر انما شبیه فیضه و مایه مقام بر سیر میباید که حضرت عوث الثقیفی
 نوید در شمار صاحب کبار هر بیت عطا کنند و این عبارات در کلمات
 غلبه میباید درج است و هیچ جا لفظ یاد به بان جنب تحریر نگذاشته اند مردم

مردم به تحقیق آنچه میگویند کبریت کلمه طرح من افوا هم این
 یقولون الا کذباً حضرت شیخ عبدالحق رحمه الله در زبان حرف گویند که
 بخدش این نوشته اند که شام دعوی بر سر بابی می باشد این خود صریح
 که بمهری گفت مگر سرگشت فادوم با محذور و هیچ ولی برتره ادعای بر سر
 و هیچ ولی برتره ادعای بر غیره اگر چه و پس در غایت و عمر شیخ عبدالحق
 برای تفسیر معلومات خود به هر نوشته اند که مقام خود را با نکاح انوار و این
 مقام حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه را باین مقام و اندک این مقام است
 مقام شریف بلند دیدم هرگاه مقام این با نکاح انوار این مقام است
 هیچ جای اعتراض نیست باطن بریدان با نکاح انوار بر این خود منسوب باشد
 و برای صلوة ابراهیم علیه السلام همه ائمت ما مرست اگر بعضی را در این امر
 دخل باشد خدای این ملک است از اعمال این ائمت ثواب باین باب
 علیه السلام حضرت از یکی زیاده و از یکی کم پیغمبر خدا را صلوات الله علیه و سلم
 خائن زمین است که دزدان بدین خفا و سطلین حاصلش و رفع تو حضرت



شیخ عبدالحق رحمۃ اللہ علیہ قاضی حضرت مرید مہنفہم کہ در غلامی و قرال صوفیہ خبردارند
 از طائفہ میں نمایند باب اللہ علیہم اثنان استفادہ نمودار از حضرت
الطہارین و حضرت خواجہ قطب الدین رحمۃ اللہ علیہما بیان سودہ اند و فرستہ اند کہ
بکراہ طریقہ قادریہ و چشتیہ و سہروردیہ و کبرویہ رحمۃ اللہ علیہم را بکند
فائزہ رفیقہ خود مریدان فرمودہ اند اگر خواہیم بہ نسبت ہر یکی از اینہا کہ بر سادہ
و آسان تر بہ تحقیق کنیم اما طریقہ قدیمیہ بہ بنیاد حضرت خواجہ خواجگان
 و امام محمد باقر علیہ السلام و حضرت علیہ السلام بن مرصحت شدہ کیفیات علم آن
 بہ نسبت سادہ گاہی باینہ طریقہ کہ رسیدہ اند بسیار بہ کیف رنگ است بہ
 ادوات از آن کوتاہ است لهذا زبانہی الفاہ بران در ازینت نامرید
 و نامریدین سبب الفاہ میشود کہ بہ جمیع اصطلاحات و مقامات آن
 طریقہ علیہ برسد اورا ہمیشہ الفاہ رہا شدہ آیم سرفیہ در نہایت سادہ است
آئینہ دلالت میفرماید قل رب زدنی علما و لا یحیطون بہ علیا حضرت
 محمد و خاندانہ علیہ السلام نسبت نقشبندیہ افتخار فرمودہ اند کہ ہر چہ شریع

قریب میروند اصحاب کرام رضی الله عنہم بسیار مشایخ است و نسبت او را می بیند که بخندد و
 اعزاز از آبا و اجداد بسیار داشت و هزار توحیدی میزد و آن مذلت اقامه میساخته و آن را
 در آن اوقات هزار توحیدی در میزد و در سیر قلب واضح میگردد و ظاهر این علامت است
 قلب کم خفا می ماند بداند اگر بغایت است و با قوت غلبه نماید معاش و ثقیف
 حاصل شود بقیه از این حقیقت و از غنی نیست و الله شایسته روح و معاش را که در دست است
 شرح ماضی نیست الله تعالی این فیه جعفر و جمیع درستی را در این و بیایه و بیایه
 علیه و سلم از فضیلت محبت و معرفت و حسن فائده در هر امر بهره یاب دارد بداند که
 طریقه درویشی راه محبت است و محبت شل جان نوز است که هرگز و هم را میوزد و
 حصول محبت بدوام ذکر و خلوت و عزلت ترک آرد و میوزد و مشغول است
 قریب بگزید هر کوی قریب ز انکه در خلوت صفای دل است
 جان با نانی است ترک لذت و مرغوبات اگر هر زندگی نشاء قدم محبوب
 نموده اند برگ درختانی قوت این بود و عزم حجاب نموده ذکر و توحید را
 بخشید این میگرد و خوش الثقلین که هر کس را نوبه است فی الله اعوذ بفضله ربی
 ۱۰

در سیر لطیفه قلی شمس سید و غلبت محبت و آه و ناله و استغراق و بی ذوقی و کسبی
 در روز زم سیر انیم لطیفه است و در سیر لطیفه روح سبب نیت صفات از خود و نسبت
 آن بجهت نبی و در سیر لطیفه سر محمد دل ذات سالک در شود حضرت ذات
 و قدس و در سیر لطیفه حقی تعزید فی باب کبریا در جمیع مطایر و در سیر لطیفه
 اخفی تخلص جندق الهی سبحان و در سیر لطیفه تفریز دال عین و اثر و اتقای
 حضرت حق بجا کرمت فریاد و این معارف در سیر لطیفه بکار می آید
 و در سیر لطایف ثلثه عالم غنی حسنه ظهور بکلی ذات در انوار است سید و در
 لطیفه مک تبج ذاتی و قدس انیم هر مد و ف و طهر لطافت صفت و در
 و یک نفقه وقت می گردد و کمال عبودیت و دید تصور و نیتی و اتباع بها
لما جاء به المصطفی صلی الله علیه و سلم و سلم و سلم می شود العبد عبد محمد
لذو الخلق مجانبه ما للآواب و هب الالاباب سدا این در کلمات
 رنیت و اولوا العزم و حقیات الهیه و حقایق ابی علیهم السلام معالیه با نیت
 و عدد که از تصنیف تری که تفسیر و فیه صریح می باشد و واردات در نیت

تنبیه و حزل و انوار لطیفه و حال یقین در ایمانیات که از انوار الهی است میباید که کشف
 صریح باشد سیر خوارق و حالت بیدار و تعبیرت میباید و در تهنیت و تقابل تمام از تمام
 بهر سه مرتبه صریح در حزل بهر خوارق و ذوق و وجدان در فیض نبی و نبی و نبی و نبی
 در انوار طیفه و واج دارد و همیشه و اگر چه در بیشتر است و کیفیت باطل خود عیان نمیشد
 یا در حزل و ذوق همیشه صریح خود میخیزد و در غایت بار طهرت و استقامت
خضر محمد بن محمد علیه السلام برای نشدن از سکوت مقایست جدیده در محدث محدث
رحمه الله علیه در محدث نشدن و تصویر از ان که با این نشدن و تصویر
 خوارق این شرب خواران اکابر او می نوشته اند و هیچ از مرتب ادب را
 فرو نگذاشته است و دولت بدست هر که را به عیبت می بخشد و این را
 بنور و یقین کرده اند عفو الله لهم از خوبه معاذ الله یا ارغنا و استغفر الله
 بکار از به جزئی است و بر حشده و غنا هر روز که از کتب می آید و از کتب می آید
 بر زبان او پاک است اگر بیدار و انصاف مطالعه کلام می نماید و عمر قریب سیح و کفار
 نماند و حقیر و صوفیه در از مرقب با رگه الهی میباید برای آن است که بهرین صحبت

ایشان عیاض صحیح اهل سنت و جماعت قوی و صفای این اصل بود و نویسنده
 اعمال صالحه و خصلت حسنیه را در حوالی نیکو خلق و شرف و
 دلگامی زیاده از ثبات محبت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تقصیر
 از امانت بتغیر و کیفیات و معرفت و غیره که کبریا و یارکت و یارین
 نموده اند او را دست دهد و تصدیق دل از ارز و غفلت و ترک تقوی
 از ارزای و اصل شود و تیری و لغوت از بند محبت و محبت چه شده و الله
 مرید و توحید حاصل بود و بهای آن نیست که عتله شفاعت میران
 بدعت اختیار نمایند و آنچه بر آن آید بگویند و بهادران بکشند و الله
 بر تو تسلیم است که بر مخلصان صادر و این مورد و موقوف است
 رسید به و ثقل است که بزرگی بجانب الهی نیاید و مسکنت الهی
 رفتن و تقصیر از این حال و ادکار قصه نمیکند حال و کیفیات در ایام
 جوانی من به در این پیری نیسیام و تو گفت جوان تو زید و زید
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر چند از این صلی الله علیه و آله و سلم و محبت

وَانَا لِلَّهِ جَعَلْتُ بِكُمْ مَقَامَاتٍ وَدَرَجَاتٍ كَمَا رَأَيْتُمْ
 فِي حَيْدَرِ تَسْلُوكِ اَبَدِ دَرِيسِ زَيْنِ مَطْلُوعِ نَيْتِ اَكْرَمِ اَمْرٍ بَدِشْتِ كِه
 سَايِدِ سَلْبِ دَلِيقِ مَوَاسِنِ زَبَدِ گَانِ اَنْبِ كِه بَعْدِ رَجَبِ
 اَبَابِثِ وَرَوِثِ نَهْدِ وَرَحْمَتِ وَصَبْرِ وَفَاغِتِ اَكْلِ دَلِيمِ وَرِضَا وَ
 مَقَامِ اَكْرَمِ مَوْجِدِ عَمَلِ طَلَبِ اَقْرَبِ مَاسُودِثِ وَتَرْكِ مَافَاثِ
 وَعَادَاتِ خَيْرِ كَرَمَاتِ زَوْجِ طَلَبِ اَعْمَالِ اَزْمَانِ كِه دَرِثِ رُوزِ
 شَجَرِ كَرَمِ مَزْدُوقِ مَقْدُوسِ قَرْنِ اَمْرِ دَرِثِ دُومِ اَرُوْكَثِ
 مَطْلُوبِ مَحْمُودِ اَرِيمِ وَبُورِثِ قَلْبِ دُكْرَامِ ذَاتِ شَهْدِ يَاقُوتِ
 جَنَانِ اَوَّلِ اَمْرِ اَمْرِ دَلِيقِ اَزْمَانِ اَوَّلِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ
 سَبَابِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ
 بَرِثِ اَرِيمِ جَنَانِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ
 اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ
 اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ اَمْرِ دَلِيقِ

ظاہر و ملک طوق بر حضور جان نماند ہر تابع ما جاء به المصطفى صلى الله
 عليه وسلم و ویدہ دل بش ہر حضرت حق بماند ہر بشاد اقدار این
 میر غرضایع کردہ راو جمیع رستانی را توفیق عہد بدین طریقت کرمت فرمایہ
 و دوام ہر دو ترقی ترقی بجزرت حق سبحی و ترقی بجزرت حبیب
 خدا صبح تہ علیہ و ستم نقت وقت و نماید آمین و الحمد

لله رب العالمین لا حول ولا قوة الا

بالله العلی العظیم تمت

الکتاب علی توفیق

الکتاب

لحضرة المحقق المصنف في حجة الله ورسوله بلا شك وإتيان كل الحياء
 والأدب في كتابه الأعظم والأجيب عظيم الأثبات والأيان بالله ورسوله
 السبح الذي طلع في عظمة هيبة شحات القلوب شرف من فضائله
 الرضة والهن في الطريقة ومطبع الشريعة حبل الأمان والدنيا والدار
 حلال الدين مولانا الشيخ محمد صاحب ادام الله تعالى طر حقه

علينا وعلى ما والى ربي من النسيان والستين

وعلی صبح السالین آمین و آخره عن انان الحمد لله

رب العالمین ہ بشاد اقدار

